

درباره شعر

(مجموعه مقالات)



On Poetry

(A Collection of Articles)

نویسندگان: پل والر - والتر بنیامین - هانس گئورگ گادامر - ج. گلن گری - ژان پل سارتر - گاستون باشلار
کریستیان اشمیت - میکائیل هامبورگر - استیون اسپندر - ضیاء موحد

مترجمان: هاله لاجوردی - مراد فرهادپور - یوسف اباذری - محمد سعید حنایی کاشانی - سید علی مرتضویان
محمد رضا پورجعفری

تهران ۱۳۹۴

فهرست

		درآمد
هفت	شورای نویسندگان	معرفی مقالات
نه	پل والرئ / هاله لاجوردی	شعر و تفکر انتزاعی
۱	والتر بنیامین / مراد فرهادپور	درباره برخی از مضامین و دستمایه‌های شعر بودلر
۲۷		
۴۹	هانس گئورگ گادامر / یوسف اباذری	افلاطون و شاعران
۸۱	ج. گلن گری / محمدسعید حنایی کاشانی	شاعران و متفکران
۹۹	ژان پل سارتر / مراد فرهادپور	مقدمه‌ای بر مجموعه اشعار استفان مالارمه
۱۰۹	ضیاء موحد	سیلویا پلات
۱۲۹	گاستون باشلار / سید علی مرتضویان	پدیدارشناسی شعر
۱۴۷	کریستیان اشمیت / محمدسعید حنایی کاشانی	اعتقاد در شعر
۱۶۹	میکائیل هامبورگر / مراد فرهادپور	شعر ناب و سیاست ناب
۲۰۷	استیون اسپندر / محمدرضا پورجعفری	اندیشه‌های شعر: تی. اس. الیوت
۲۲۱		نمونه‌هایی از شعر مدرن
۲۷۹		نمایه

شعر و تفکر تجریدی

نوشته پل والرئ

ترجمه هاله لاجوردی

مفهوم شعر را اغلب نقطه مقابل مفهوم تفکر خصوصاً «تفکر تجریدی» می‌پندارند. مردم به همان سان که می‌گویند خیر و شر، حسن و قبح، گرم و سرد، می‌گویند «شعر و تفکر تجریدی». اکثر مردم بدون تأمل بیشتر بر این باورند که کنش تحلیلی فکر، یعنی تلاش‌های مبتنی بر اراده و دقت که در جریان آن ذهن به کار گرفته می‌شود با طراوت الهام، با فوران احساس و با لطافت و تخیلی که نشانه‌های شعر هستند و در همان نخستین کلمات آشکار می‌شوند، ناسازگار است. اگر اثر شاعری ژرف تشخیص داده شود به نظر می‌رسد این ژرف بودن گونه کاملاً متفاوتی از ژرف بودن اثر فیلسوف یا دانشمند باشد. برخی مردم تا آنجا پیش می‌روند که می‌اندیشند اگر چنانچه شاعر حتی بر هنر خود تعمق کند، یعنی از همان نوع تفکر دقیقی که برای پرورش گل‌های سرخ به کار می‌رود، نتیجه‌اش فقط می‌تواند به ضرر شاعر باشد چرا که اصل و جذاب‌ترین موضوع خواست او می‌باید انتقال تأثیرات ذهنی عواطف خلاق باشد که به تازگی و به شادمانی بروز یافته است، عاطفه خلاق که به میانجی شگفتی و لذت دارای این قدرت است که شعر را تا ابد از هر نوع انتقادی مصون بدارد.

احتمالاً این عقیده رگه‌ای از حقیقت در بردارد، هر چند که سادگی آن مرا به این شک می‌اندازد که بنیانی تحقیقی و مدرسه‌ای دارد. حس می‌کنم ما این گفته و برنهاد را بدون هر نوع تأملی آموخته‌ایم و به کار بسته‌ایم و اینک درمی‌یابیم که به سان تقابلی لفظی میان شعر و تفکر تجریدی که گویی نشانگر رابطه‌ای روشن و واقعی میان دو اندیشه‌ای است که به خوبی تعریف شده، ملکه ذهنمان شده است. باید اذعان کرد که آن نیرویی که ما ذهن خود می‌نامیم همواره از فرط تعجیل به این ساده‌سازی‌ها تن می‌دهد. یعنی صفتی

برایمان پیش می‌آید در مرحله‌ای ابتدایی است؛ دچار لکننت‌زبان است؛ فقط به اصطلاحاتی عجیب دسترسی دارد که آمیخته با ارزشهای اکتسابی و تداعیهاست و ناگزیر از استقراض همه اینهاست. اما از همین راه است که این پرسش نیاز حقیقی ما را به گونه‌ای نامحسوس منحرف می‌کند. ما بدون شناسایی این امر، پرسش اصلی خود را رها می‌کنیم و در پایان به این باور می‌رسیم که عقیده‌ای را انتخاب کرده‌ایم که کاملاً متعلق به خودمان است. و فراموش می‌کنیم که انتخاب ما صرفاً بر مبنای توده‌ای از عقاید شکل گرفته است که مبنای آن کارهای کمابیش کورکورانه دیگران، و بخت بوده است. این همان چیزی است که در برنامه‌های احزاب سیاسی اتفاق می‌افتد، هیچ‌یک از آنها دقیقاً مطابق طبع و علائق ما نیستند (یا نمی‌توانند باشند). اگر یکی را از بین بقیه انتخاب کنیم به تدریج به فردی بدل می‌شویم که با آن حزب و یا با آن برنامه تناسب دارد.

پرسشهای فلسفی و زیبایی‌شناختی به میانجی‌کمیت و تنوع و قدمت محققان و استدلالها و راه‌حلها سراسر مبهم و تیره و تار شده‌اند، استدلالها و راه‌حلهایی که همگی در قالب واژگانی محدود خلق شده‌اند، و هر نویسنده‌ای در این موارد چنان کلمات را بر مبنای تمایلات خود به کار می‌گیرد که در کل این احساس به من دست می‌دهد که چنین آثاری همانند منطقه‌ای در دوزخ یا جهان زیرین عهد باستان هستند که خاصه به متفکران عمیق اختصاص یافته است. در اینجاست که صدها دانا ایدس (Danaïdes) و ایخون (Ixions) و سیزیفوس (Sisyphuses) جاودانه می‌کوشند تا جامهای سوراخ را پُر کنند و سنگهای غلطان را به جای خود بازگردانند؛ یعنی می‌کوشند تا همان یک دو جین کلمه را که ترکیباتشان گنجینه معرفت نظری (Speculative Knowledge) را می‌سازد مجدداً تعریف کنند.

اجازه دهید که به این ملاحظات اولیه آخرین تذکر و مثالی روشن را اضافه کنم. تذکر این است: شما به طور حتم متوجه این واقعیت مرموز شده‌اید که کلمه‌ای معین که هنگامی که آن را در سخن روزمره می‌شنوید یا به کار می‌گیرید، کاملاً واضح و روشن است و حتی هنگامی که با سرعت در جمله‌ای معمولی به کار می‌رود هیچ مشکلی به بار نمی‌آورد، درست لحظه‌ای که آن را برای مطالعه‌ای خاص و مجزاً از مدار گردش کلمات خارج می‌کنید و سعی دارید پس از جدا کردن آن از کارکرد موقتی‌اش معنایش کنید، به طور رمزآلوده‌ای مشکل می‌شود و مقاومت عجیبی از خود بروز می‌دهد و همه تلاشها برای تعریف خود را با شکست مواجه می‌کند. البته جستجوی معنای دقیق اصطلاحی که فرد مدام با رضایت کامل آن را به کار می‌برد کاری است مضحک و خنده‌دار. برای مثال: من کلمه زمان را از حرکتش باز می‌دارم. این کلمه تا زمانی که

که آن را کاملاً برای صدور همه نوع ترکیبات و احکام توانا می‌سازد تا منطق خود را آشکار کند و منابع بلاغی خود را گسترش دهد - سخن کوتاه یعنی وظیفه ذهن بودن خود را تا آنجا که ممکن است به شیوه‌ای درخشان انجام دهد.

در همه حال این تقابل کلاسیک که ظاهراً به میانجی زبان متبلور شده است همواره از دید من عجولانه و ناقص و در عین حال چنان ساده‌انگارانه بوده است که هیچ گاه ترغیب نشده‌ام تا خود موارد را با دقت بیشتری بررسی کنم.

شعر، تفکر انتزاعی. این عبارتی است که به سادگی بر زبان رانده می‌شود و ما فوراً بنا را بر این می‌گذاریم که عبارتی کاملاً روشن و کاملاً دقیق را بر زبان رانده‌ایم تا بر اساس آن پیش برویم بی‌آنکه لزومی برای مراجعه به تجربیاتمان باشد؛ و با استفاده از این تقابل (که سادگی آن بسیار جذاب است) به عنوان بهانه، استدلال و یا اساس، نظریه‌ای پردازیم یا بحثی را آغاز کنیم. آدمی می‌تواند بر مبنای این تقابل نظریه‌ای متافیزیکی - یا حداقل «روان‌شناسی تمام عیاری» - بنا کند و برای خود نظامی از حیات ذهنی، از دانش و از ابداع و تولید آثار ذهن بسط و گسترش دهد که پی‌آمد آن ناگزیر همان ناهمنوایی و تقابل واژگانی خواهد بود که نقطه آغازین همین نظریه بود...

تا آنجا که به من مربوط می‌شود، من در مورد هر موضوعی که می‌خواهم شروع کنم، در آغاز کار (منظور آغازی است که خاص خود من است) عادت عجیب و خطرناک دارم. عادتی که دوباره آغاز کردن را ایجاب می‌کند، تمام جاده را دوباره طی کردن، به طوری که گویی دیگران هرگز نقشه‌ای از آن در دست نداشته‌اند و در آن سفر نکرده‌اند...

این همان جاده‌ای است که پیش روی ما قرار دارد و یا به میانجی زبان بر ما تحمیل می‌شود. با هر پرسشی، پیش از آنکه هرگونه بررسی عمیقی از محتوا صورت گیرد من نگاهی به زبان می‌افکنم؛ من معمولاً همچون جراحی که دست‌هایش را ضدعفونی می‌کند و محیط جراحی را مهیا می‌سازد، کار را دنبال می‌کنم. این همان چیزی است که من آن را تمیز کردن وضعیت لفظی می‌نامم. باید این طرز بیان را که در آن کلمات و اشکال سخن معادل دستان و ابزار جراح گرفته شده است ببخشید.

من عقیده دارم که ما باید درباره اولین تماس یک مسأله با ذهن مان محتاط باشیم. باید درباره نخستین کلماتی که هر پرسشی در ذهن ما مطرح می‌سازد احتیاط کنیم. پرسش جدیدی که